

غزل شماره ۱۲۸

نیست در شهرگاری که دلِ ما ببرد
بنجم اریار شود رتحم از این جا ببرد

کو حریفی کشِ سرمست که پیشِ کرش
عاشق سوخته دلِ نامِ تمنا ببرد

باغباناز خزان بی خبرت می بینم
آه از آن روز که بادت گلِ رعنا ببرد

رهزن دهر نخته‌ست مشوایمن از او
اگر امروز برده‌ست که فردا برود

در خیال این همه لُعبت به هوس می‌بازم
بو که صاحب نظری نام تماشا برود

علم و فضلی که به چل سال دلم جمع آورد
ترسم آن نرگسِ مستانه به بیغما برود

بانگِ گاوی چه صدا باز دهد؟ عشوه‌مخز
سامری کیست که دست از دید بیضا برود؟

جامِ مینایی می سَدَرَه تَنگِ دلیست
مَنَه از دست که سیلِ نَمَت از جا ببرد

راهِ عشق ار چه کسبگاه کمانداران است
هر که دانسته رَوَد صَرَفَه ز اَعْدا ببرد

حافظ! ار جان طلبد غمزه مستانه یار
خانه از غیر پیرداز و دِهَل تا ببرد

تفسیر فال

سر در گم شده‌اید و به شدت نیازمند یاری و کمک دیگران هستید. در این شرایط دشوار، انتظار کرم و بخشش از سوی اطرافیان دارید، اما متوجه می‌شوید که کسی در کنار شما نیست تا دست یاری به شما بدهد. با این حال، مهم است که خودتان همت کرده و از علم و دانایی نهفته در وجود خود بهره‌برداری کنید. هر فردی دارای ظرفیت‌های بالقوه‌ای است که می‌تواند در مواقع بحرانی به او کمک کند. در این مسیر پرچالش، عنایت خداوند شامل حال شماست؛ زیرا او همیشه نظاره‌گر احوال بندگان خویش است و در زمان‌هایی که کمبود یاری را احساس می‌کنید، راه‌های جدیدی برای حل مشکلاتتان گشوده خواهد شد. با اتکال بر ایمان و تلاش شخصی، دلتنگی‌ها و ناکامی‌هایتان برطرف خواهد شد و در نهایت به آرامش دست خواهید یافت.

به کوشش : [پارسی دی](#)

منبع تفسیرها: [آلامتو](#) و [سلام دنیا](#)